

بازخوانی پرونده شرکت نفت ایران- انگلیس در دیوان بین المللی دادگستری

سیدداود آقایی¹

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

صدیق‌هسادات آقایی

دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات فرانسه دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت 93/3/1 - تاریخ تصویب 93/5/12)

چکیده

متعاقب ملی شدن صنعت نفت ایران در تاریخ 29 اسفندماه 1329 و نیز خلع ید از شرکت نفت ایران- انگلیس دولت انگلستان با اعتقاد به اینکه قانون ملی شدن صنعت نفت ایران با عنایت به محتوا و ترتیبات مندرج در قرارداد مربوطه بین ایران و شرکت نفت انگلیسی به منزله فسخ یک جانبه قرارداد منعقد می باشد در تاریخ 26 ماه مه سال 1351 در اعمال خود در حمایت دیپلماتیک از تبعه خویش (شرکت نفت ایران- انگلیس) در قبال دولت ایران و به استناد اعلامیه های پذیرش صلاحیت اجباری دیوان از سوی ایران دادخواستی را در دبیرخانه دیوان به ثبت رسانید. ایران نیز به طور متقابل در سندی با عنوان "ملاحظات مقدماتی" با ذکر دلایلی به صلاحیت دیوان برای رسیدگی به پرونده ایراد وارد نمود. ایران یکی از دلایل رد صلاحیت دیوان برای رسیدگی به دعوا را تفسیر خود از بند 7 ماده 2 منشور ملل متحد مبنی بر منع مداخله در اموری که ذاتاً در صلاحیت داخلی دولت ها است، اعلام کرد و دلایل دیگری که در متن به آنها پرداخته شده است. به هر حال و علی رغم ارائه استدلال متعددی که دولت انگلیس برای تأکید بر صالح بودن دیوان برای رسیدگی به پرونده فوق الذکر ارائه نمود نهایتاً دیوان در مرحله رسیدگی صوری رأی به رد صلاحیت خود داد و پرونده را از دستور کار خارج نمود. مقاله پیش رو روندهای طی شده در این پرونده از ابتدا تا اعلام رأی دیوان و استدلال های طرفین دعوا و نیز احتجاجات و استدلال های قضات دیوان بین المللی دادگستری که تأییدی است بر اثبات حقانیت راه دولت و ملت ایران در ملی کردن صنعت نفت از منظر حقوقی مورد مطالعه و واکاوی قرار می دهد.

واژگان کلیدی: دیوان بین المللی دادگستری، شرکت نفت ایران و انگلیس، ملی شدن صنعت نفت، مصدق، صلاحیت دیوان

¹ نویسنده مسئول Email: sdaghaee@ut.ac.ir

1. مقدمه: زمینه عمومی دعوی

در سال 1901 امتیاز اکتشاف و استخراج نفت ایران برای مدت بیش از نیم قرن به فردی انگلیسی به نام «ویلیام ناکس داریسی» واگذار گردید. در این امتیازنامه 18 ماده‌ای برای حلّ و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات شرط رجوع به داوری پیش بینی شده بود.

در سال 1932، دولت ایران این سند را ملغی اعلام نمود و در پی این اقدام دولت انگلیس در راستای اعمال حق حمایت دیپلماتیک به شورای جامعه ملل شکایت برد (League of Nations Official journal, 1932: 296). پس از طی فراز و نشیب‌های گوناگون و پیش از آنکه شورای جامعه ملل موفق به اظهارنظر در این رابطه شود، طرفین (ایران و شرکت نفت ایران - انگلیس) در آوریل 1933 در مورد قرارداد جدیدی با یکدیگر به توافق رسیدند. همان گونه که در ادامه نیز خواهیم دید، مبنای طرح دعوی دولت انگلیس علیه ایران نیز همین قرارداد 27 ماده‌ای (از این پس قرارداد 1933) بود. قرارداد جدید از چند جنبه دارای اهمیت بود:

نخست آنکه، بر اساس سند جدید در صورت بروز اختلاف اگر طرفین از انتخاب داور خود استنکاف می‌نمودند و یا داوران منتخب به هر ترتیب موفق به انتخاب داور سوم نمی‌شدند، رسیدگی به دعوا به جای آنکه در یک هیأت سه نفره صورت گیرد، توسط یک داور انجام می‌پذیرفت. مسئولیت انتخاب آن داور نیز با رئیس دیوان بین‌المللی دادگستری بود. مهم‌تر آنکه، بر اساس بند دوم از ماده‌ی 21 این قرارداد، دولت ایران نباید امتیاز موضوع قرارداد را لغو نماید یا مقررات مفاد آن را به وسیله هیچ قانون عام یا خاص یا دستورات و نظامات اداری تغییر دهد (میرعباسی، 1387: 116).

پس از گذشت نزدیک به دو دهه و بر خلاف ترتیبات قرارداد 1933، مجلس شورای ملی و بعد از آن مجلس سنا به ترتیب در تاریخ‌های 25 و 29 اسفند سال 1329 با تصویب ماده واحده‌ای، رسماً صنعت نفت ایران را ملی اعلام نمودند. متعاقب این امر و حدود یک ماه بعد، یعنی در تاریخ 26 آوریل 1951، کمیسیون نفت مجلس با تهیه «قانون اجرای ملی شدن صنعت نفت ایران» مقدمات اجرایی شدن ماده واحده مذکور را فراهم کرد. دو روز پس از آن، مجلس شورای ملی این قانون 9 ماده‌ای (معروف به قانون خلع ید) را از تصویب گذراند. در همان روز، شرکت نفت ایران - انگلیس مراتب اعتراض خود را به استحضار دولت وقت ایران رساند که البته نتیجه‌ای برای آن شرکت در پی نداشت. بر اساس ماده 1 قانون اجرای ملی شدن صنعت نفت ایران، دولت ایران وظیفه یافته بود تا در اسرع وقت از شرکت نفت ایران - انگلیس خلع ید به عمل آورد.

دولت انگلیس با اعتقاد به این که قانون ملی شدن صنعت نفت ایران، به منزله فسخ یکجانبه قرارداد منعقد شده میان شرکت نفت ایران - انگلیس و دولت ایران با حداقل اعمال تغییرات اساسی در آن، بدون رضایت طرف انگلیسی به شمار می‌آید از دولت ایران خواست تا مطابق با ماده 22 قرارداد 1933، دو طرف به داوری رجوع کنند.

در واکنش به این درخواست، در تاریخ 20 مه 1951، وزیر دارایی وقت ایران طی نامه‌ای به نماینده شرکت نفت ایران - انگلیس اظهار داشت که نه تنها ملی شدن صنعت نفت ایران مسأله‌ای مربوط به حقوق حاکمیت ملت ایران است و از آن دست اموری نیست که قابل ارجاع به داوری باشد، بلکه هیچ نهاد یا مقام بین‌المللی نیز صلاحیت رسیدگی به این امر را دارا نیست. (I.C.J. Reports: 1952: 43)

متعاقب دریافت نامه‌ی وزیر وقت دارایی، شرکت انگلیسی برابر ترتیبات مندرج در بند (د) ماده 22 قرارداد 1933 که بر اساس آن در صورت خودداری یکی از طرفین در انتخاب داور، طرف دیگر مجاز است از ریاست دیوان بین‌المللی دادگستری درخواست انتخاب داور واحد نماید، از آن مقام خواست تا برای حلّ دعوی پیش آمده میان دو طرف اقدام به تعیین داور نماید.

از سوی دیگر دولت انگلیس کوشید تا از مجاری دیپلماتیک از تبعه خویش در قبال دولت ایران حمایت کند. از همین رو، در تاریخ 19 مه 1951، سفیر انگلیس در تهران طی یادداشتی که به دولت ایران تقدیم کرد، اظهار امیدواری نمود تا بتوان از طریق مذاکره، راه‌حلی مرضی‌الطرفین برای اختلاف پیش آمده جستجو کرد. دولت ایران به این سند پاسخی نداد. هدف دولت انگلیس از طرح این پیشنهاد نشان دادن این امر بود که تمامی مسیرهای ممکن مانند دیپلماسی و مذاکره را پیش از مراجعه به دیوان آزموده است و در مقام حمایت دیپلماتیک از تبعه خود راهی جز مراجعه به دیوان بین‌المللی دادگستری نداشته است. (Nakasian: 1953: 460)

2. طرح دعوا و دادخواست دولت انگلیس

ادعایی که در قالب یک دادخواست از سوی نماینده قانونی دولت خواهان در دفتر دیوان در شهر لاهه به ثبت می‌رسد، اصولاً حاوی دو قسمت عمده است: در قسمت نخست آن به مبانی صلاحیت دیوان برای ورود به اختلاف پرداخته می‌شود و در دیگر قسمت خواهان به کلیات و موضوع ادعایی و مبانی حقوقی آن اشاره می‌کند.

در 26 مه سال 1951، دولت انگلیس در اعمال حق خود در حمایت دیپلماتیک از تبعه خویش (شرکت نفت ایران - انگلیس) در قبال دولت دیگر (ایران) و با استناد به اعلامیه‌های پذیرش صلاحیت اجباری دیوان، تسلیمی از جانب خود به سال 1948 و ایران مورخ 19 سپتامبر 1932،² دادخواستی را در دبیرخانه دیوان به ثبت رسانید. اعلامیه پذیرش صلاحیت ایران در واقع اعلامیه پذیرش صلاحیت اجباری دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی بود که بر اساس مقررات مندرج در بند 5 ماده 36 اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری به منزله یک سند حقوقی الزام‌آور برای دولت ایران منشاء تعهد بود. دولت ایران در زمره 21 کشوری بود که صلاحیت اجباری سلف دیوان بین‌المللی را پذیرفته بودند. (Engel, 1951: 365)

3. صلاحیت دیوان در دادخواست دولت انگلیس

دولت انگلیس اساس استدلال خود برای اثبات وجود صلاحیت نزد دیوان بین‌المللی دادگستری را بر اعلامیه‌های اختیاری پذیرش صلاحیت اجباری دیوان به نحو مقرر در سطور فوق استوار کرد. این نوع پذیرش صلاحیتی از جانب دولت‌ها، دیوان بین‌المللی دادگستری را مطابق با ماده (1) 40 اساسنامه و (2) 32 آیین دادرسی خود صالح می‌سازد تا به دعوی مطروح از جانب خواهان رسیدگی نماید. به منظور استفاده از ساز و کار مقرر در این ماده، دولت‌ها کافی است «اعلامیه‌ی پذیرش» را به دبیرخانه سازمان ملل متحد تسلیم نمایند و دبیرکل نیز موظف است رونوشت آن را به دیگر کشورهای عضو اساسنامه و به مدیر دفتر دیوان ارسال نماید. اعلامیه پذیرش تنها در برابر کشوری که همین تعهد را کرده و در همان محدوده مؤثر است. (ضیایی بیگدلی، 1384: 524)

بر اساس متن اعلامیه، دولت ایران پذیرفته بود تا به جز در مواردی که در اعلامیه مستثنی گردیده‌اند و تنها با اعمال شرط عمل متقابل و رعایت این نکته که اختلاف پس از تسلیم اعلامیه به دفتر دیوان بین طرفین واقع شده باشد، در صورت خوانده واقع شدن در هر دعوایی در خصوص تفسیر و اجرای معاهدات و کنوانسیون‌هایی که در آنها عضویت دارد، رجوع به دیوان برای حل و فصل آن اختلاف را رد نکند. موارد مستثنی شده در اعلامیه پذیرش ایران به شرح زیر بودند:

الف) اختلافات مربوط به وضعیت سرزمینی ایران، از جمله مسائل مربوط به حق حاکمیت ایران بر جزایر و بنادر خود.

² دولت ایران در تاریخ 19 سپتامبر 1932 اعلامیه پذیرش خود را به دیوان تقدیم نمود و همان گونه که در ادامه مباحث خواهیم دید آن را در 10

ژوئیه‌ی 1951 از دیوان مسترد داشت.

ب) اختلافاتی که در آنها طرفین توافق کرده یا در آینده توافق می‌نمایند که به طریقی، جز مراجعه به دیوان بین‌المللی دادگستری، اقدام به فصل اختلاف کنند.

ج) اختلاف در خصوص مسائلی که ذاتاً و بر اساس حقوق بین‌الملل عمومی در حیطه صلاحیت داخلی ایران هستند. (Supra note 4, 1951:80)

به نظر دولت انگلیس تمامی شرایط برای اقامه دعوی بر اساس اعلامیه ایران فراهم بود زیرا اختلاف حاضر را نمی‌توان در هیچ یک از استثنائات احصا شده در اعلامیه گنجانند. مهم‌تر آنکه تصمیم‌گیری در مورد اینکه آیا یک دولت مرتکب نقض یک تعهد بین‌المللی گردیده یا خیر را نمی‌توان در صلاحیت همان دولت قرار داد زیرا قائل شدن به چنین وضعیتی منجر به دور خواهد شد.

4. مبانی ماهوی ادعای دولت انگلیس علیه دولت ایران

در بخش بعدی دادخواست، دولت خواهان توجه خود را معطوف به معاهدات و کنوانسیون‌هایی می‌نماید که طرف خواننده در آنها عضویت داشته و به هر نحو با وضعیت‌هایی که اختلاف از آنها ریشه می‌گیرد، مرتبط هستند:

الف) دسته اول معاهداتی می‌باشند که به صورت غیرمستقیم بر جریان این دعوی مؤثر هستند. بر اساس آنها دولت ایران وظیفه دارد تا «شرط دولت کامله الوداد» را در مورد اتباع دولت انگلیس (از جمله شرکت نفت ایران - انگلیس) به اجرا درآورد؛ مانند معاهده پاریس منعقد شده بین دو کشور به تاریخ 4 مارس 1857 یا معاهده تجاری بین دو کشور مورخ 9 فوریه 1903 (میرعباسی، 1389:116).

ب) دسته دوم، معاهداتی هستند که مستقیماً میان دولتین طرف اختلاف منعقد گردیده و بر اساس آن دولت ایران ملزم است تا با اتباع انگلیس مطابق با اصول حقوق بین‌الملل رفتار نماید. دولت انگلیس معتقد بود که قرارداد 1933 از این دست به شمار می‌آید که در اعلامیه پذیرش ایران نیز به حل و فصل آنها از رهگذر دیوان اشاره شده است.

بر اساس مراتب فوق، دولت انگلیس بر این باور بود که رفتار دولت ایران با شرکت نفت ایران - انگلیس مطابق با اصول حقوق بین‌الملل و تعهدات قراردادی آن کشور ناشی از معاهدات فوق نمی‌باشد. از همین روی، باید ایران را برای نقض حقوق بین‌الملل عرفی و قراردادی مسئول تلقی کرده و به علت فقدان امکان مراجعه به داوری، راهی به جز طرح مسأله در دیوان بین‌المللی دادگستری باقی نمی‌ماند. به عقیده خواهان، حتی با فرض اینکه نتوان دولت ایران را به استناد اعلامیه پذیرش آن کشور در دیوان حاضر کرد، این دولت به عنوان یکی از اعضای ملل متحد و منشور آن سازمان، به دو دلیل باید در دادگاه حاضر شود: نخست، ترتیبات بند اول از ماده 1 منشور که بر اساس آن دولت‌ها باید با استفاده از روش‌های صلح‌آمیز مبادرت به حل و فصل اختلافات خود مطابق با اصول حقوق بین‌الملل نمایند و دیگر آنکه بر اساس اصل متبلور در ماده (3) 36 منشور، اعضای سازمان باید به طور کلی اختلافات حقوقی خود را به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع دهند.

به طور کلی، ادعاهای دولت انگلیس علیه ایران مشتمل بر موارد زیر بود:

الف) دولت ایران نمی‌تواند برخلاف ماده‌ی 22 قرارداد 1933 از ارجاع اختلاف به داوری امتناع ورزد.

ب) قانون ملی شدن صنعت نفت ایران در تضاد با ترتیبات قرارداد فوق‌الذکر، به طور خاص مواد 21 و 26 آن می‌باشد.

ج) دولت ایران به دلیل انجام عمل فوق (از تصویب گذراندن قانون ملی شدن صنعت نفت) تعهدات خود در برابر شرکت ملی نفت ایران - انگلیس را که یک شخص حقوقی تبعه دولت بریتانیا می‌باشد، نقض نموده است.

د) دولت ایران، با رد تقاضای ارجاع به داوری پس از درخواست کتبی طرف انگلیسی، مطابق با ماده‌ی 22 قرارداد 1933، وی را از حق دادخواهی مندرج در آن سند محروم ساخته است.

ه) دولت ایران به خاطر نقض صورت گرفته در بندهای (ج) و (د)، در برابر شرکت نفت ایران - انگلیس، از نظر حقوق بین‌الملل مسئول است.

و) با توجه به موارد مذکور، دولت ایران با یکی از اتباع دولت انگلیس رفتاری مغایر با اصول حقوق بین‌الملل داشته و در نتیجه در برابر دولت انگلیس مرتکب یک خطای بین‌المللی گردیده است.³

دولت انگلیس لایحه تقدیمی خود به دیوان را از محکمه خواسته بود تا در موارد زیر اعلام رأی نماید:

اول آنکه، دولت ایران موظف است مطابق با ترتیبات مندرج در ماده 22 در مورد مسأله مورد اختلاف بین دو دولت به داوری رجوع نماید. علاوه بر الزام به رجوع به داوری، آن دولت مکلف است که رأی محکمه داوری را پس از صدور اجرا نماید. دوم، اعلام نماید که:

الف) تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در تاریخ نوزدهم ماه مارس سال 1951، که از نظر دولت انگلیس به منزله فسخ یکجانبه یا حداقل اعمال تغییرات اساسی در مفاد قرارداد 1933 آن دو کشور و به طور خاص ترتیبات مندرج در مواد 21 و 26 به شمار می‌آید، عملی مغایر با حقوق بین‌الملل محسوب می‌گردد که به واسطه آن دولت ایران دارای مسئولیت بین‌المللی است.

ب) ماده 22 قرارداد 1933 همچنان برای دولت ایران الزام‌آور بوده و آن دولت به واسطه انکار ترتیبات مندرج در این ماده، مخالف تعهدات خود بر اساس حقوق بین‌الملل عمل نموده است.

ج) دولت ایران مجاز نیست به صورت یکطرفه قرارداد 1933 را فسخ نموده یا در آن مبادرت به اعمال تغییرات نماید و هرگونه جرح و تعدیل در ترتیبات این سند منوط به توافق طرفین با رعایت ماده 26 آن قرارداد است.

د) در پایان نیز خواهان از دیوان خواسته بود تا در مورد نوع و نحوه پرداخت غرامت از سوی دولت خواننده رأی صادر کند. (P.C.I.J., Series A, 1927, No. 17)

5. درخواست قرار موقت از سوی دولت انگلیس

دولت انگلیس علاوه بر تقدیم دادخواست به شرحی که به آن اشاره شد، با استناد به ماده 41 اساسنامه دیوان و ماده 61 آیین دادرسی، در 22 ژوئن 1951 از دیوان تقاضای صدور قرار موقت نمود. در متن دادخواست خواهان از دیوان درخواست شده بود تا از دولت ایران بخواهد پیش از صدور رأی نهایی، اقدامات ذیل را اتخاذ نماید: (Supra note 4: 1951, 90)

1. به شرکت نفت ایران - انگلیس اجازه دهد، مانند گذشته (پیش از تاریخ 1 مه 1951) به فعالیت‌های خود در رابطه با کاوش، استخراج، تصفیه نفت خام و آماده‌سازی آن برای فروش و صادرات ادامه دهد و به طور کلی از انجام هرگونه اقدامی که مخل انجام عملیات‌های صورت گرفته از سوی آن شرکت می‌باشد خودداری ورزد.
2. از اتخاذ هرگونه تصمیمات اجرایی، تصویب قوانین یا صدور آرای قضایی که باعث مختل یا متوقف گردیدن فعالیت‌های شرکت، کارکنان یا مأموران آن گردد اجتناب کند.
3. دولت ایران نباید از طریق اتخاذ تصمیمات اجرایی، تصویب قوانین یا صدور آرای قضایی مبادرت به مسدود کردن یا ضبط اموال و دارایی‌های شرکت نفت ایران - انگلیس کرده یا شروع به انجام اعمال فوق نماید. این مقرر شامل اموال و دارایی‌هایی که دولت ایران پیش از صدور دستور موقت، ضبط و مسدود کرده نیز خواهد بود.
4. دولت ایران از انجام هر عمل یا اتخاذ هر نوع تصمیمی که در صورت صدور رأی به نفع خواهان، اجرای رأی صادره را با مشکل روبرو نماید، خودداری کند.

³ دولت انگلیس این نکته را در نظر نگرفته بود که خطای بین‌المللی به طور ضروری مسئولیت بین‌المللی دولت خاطی را در پی دارد.

5. دولت ایران از انجام اقداماتی که موجب وخیم‌تر شدن اوضاع بین دو طرف گردد خودداری نماید و به خصوص از انجام اقداماتی که منجر به تهییج افکار عمومی ایران در قبال شرکت نفت ایران - انگلیس شود اجتناب ورزد. در پی وصول این سند از سوی دیوان، مراتب مندرج در آن، برابر ماده (2) 41 اساسنامه به دبیرکل ملل متحد منتقل شد. همین طور، مطابق با ماده (3) 40 اساسنامه، سایر اعضای سازمان ملل نیز از ترتیبات آن مطلع گردیدند.

دولت ایران در پاسخ به این اقدام، انگلیس طی تلگرافی به دیوان، در این خصوص اعلام موضع نمود:

نظر به عدم صلاحیت دیوان برای رسیدگی به دعوای اصلی، نخست به دلیل عدم اهلیت خواهان (شرکت نفت ایران - انگلیس) برای طرح دعوی در دیوان بین‌المللی دادگستری و همین طور به دلیل آنکه حقوق حاکمیتی دولت‌ها و اعمال این حقوق اصولاً قابل ارزیابی و اظهارنظر قضایی در محاکم بین‌المللی نیستند، از این رو طبیعی است که دیوان باید درخواست قرار موقت دولت انگلیس را نیز رد نماید. (Supra note 4, 1951: 92)

دیوان بین‌المللی دادگستری، در بررسی برای قبول یا رد درخواست دولت انگلیس، توجه خود را به ایرادات وارده از سوی دولت خواننده دعوی معطوف می‌نماید. به نظر دولت ایران، مدعی اصلی در این اختلاف شرکت نفت ایران - انگلیس است که توانایی طرح مسأله در دیوان را دارا نیست. اما دیوان در یک بررسی کلی و با اشاره به محتوای دادخواست دولت انگلیس به این نتیجه می‌رسد که آن دولت در اعمال حمایت دیپلماتیک، جانشین شرکت نفت ایران - انگلیس شده است و دعوای اولیه بین آن شرکت و دولت ایران تبدیل به دعوای دولت متبوع آن کشور (انگلیس) و دولت خواننده گردیده است.

در مورد ایراد دوم وارده از سوی ایران هم، دیوان با اشاره به ادعاهای مطروح در دادخواست انگلیس، آن را نقض حقوق بین‌الملل از رهگذر نقض ترتیبات مندرج در پاره‌ای از مواد قرارداد 1933 میان دو دولت ارزیابی می‌نماید و با توجه به بند دوم از ماده 36 اساسنامه که در آن اختلافات راجع به تفسیر معاهدات بین‌المللی اصولاً در صلاحیت دیوان قرار دارند، در یک نگاه کلی و بدون نیاز به بررسی بیشتر در این مرحله، به این نتیجه می‌رسد که نمی‌توان ادعای مطرح شده از جانب انگلیس را غیرقابل رسیدگی در دیوان به شمار آورد. البته دیوان در این مرحله به این نکته اشاره می‌کند که احراز امکان رسیدگی به درخواست دستور موقت از سوی دیوان هیچ‌گونه تأثیری بر مسأله صلاحیت آن نهاد برای رسیدگی در ماهیت دعوی ندارد و حق دولت ایران برای اعتراض به صلاحیت در مرحله ماهوی همچنان باقی است.

با عنایت به مراتب فوق و با توجه به ترتیبات اساسنامه در ماده 41 و ماده (6) 61 آیین دادرسی، دیوان در راستای حفظ حقوقی که ممکن است در مرحله ماهوی نسبت به آنها رأی نهایی صادر نماید، مبادرت به صدور دستور موقت به نفع دولت انگلیس کرد و در آن از هر دو طرف دعوی خواست تا دست به اقداماتی نزنند که موجب تشدید وخامت اوضاع گردد. علاوه بر این دیوان خواستار ادامه فعالیت شرکت نفت ایران - انگلیس و تشکیل یک هیأت ناظر مرکب از نمایندگان هر دو طرف برای نظارت بر فعالیت‌های آن شرکت گردید. (Supra note 4, 1951: 93-94)

دو تن از قضات دیوان، قاضی وینیارسکی و قاضی بداوی پاشا⁴ با تصمیم دیوان برای صدور دستور موقت مخالف بودند. به نظر ایشان مسأله دستور موقت با بحث صلاحیت دیوان گره خورده است. به عبارت دیگر، اگر دیوان قصد اظهارنظر در خصوص قرار موقت را دارد باید، حتی به صورت خلاصه، در مورد صلاحیت رسیدگی ماهوی اعلام نظر نماید. (Supra note 4, 1951: 96)

⁴Judges Winiarski and Badawi Pasha

دولت ایران در پاسخ به دستور موقت صادره از سوی دیوان، اعلامیه پذیرش صلاحیت اجباری خود را از دیوان مسترد نمود⁵ و تا پایان جریان دادرسی نیز هرگز دستور دیوان را اجرا نکرد.⁶ دولت بریتانیا نیز در واکنش به این موضع‌گیری دولت ایران، مسأله را در شورای امنیت مطرح کرد و شورا پس از بررسی مواضع طرفین تصمیم بر آن گرفت تا پایان کار دیوان در این رابطه، اقدامی به عمل نیارد (میرعباسی، 1389: 119). دیوان پس از بررسی صلاحیتی به این نتیجه رسید که برای رسیدگی به دعوی صالح نیست، در این مرحله شورای امنیت نیز نظر به عدم پیگیری موضوع از سوی دولت انگلیس رسیدگی به مسأله عدم اجرای دستور موقت از سوی ایران را مسکوت گذارد. (گنجی، 718: 717-1352)

6. دیوان بین‌المللی دادگستری: ایرادات مقدماتی و ردّ دعوی

مطابق با بندهای 2 و 3 ماده 40 اساسنامه دیوان، دادخواست دولت انگلیس، به عنوان دولت خواهان، برای دولت ایران، و سایر دولت‌هایی که موافق با اساسنامه می‌توانند در محضر دادگاه شرکت نمایند و همین‌طور دبیرکل سازمان ملل متحد ارسال گردید.

در پاسخ، دولت ایران در تاریخ 11 فوریه 1952 در قالب سندی با عنوان «ملاحظات مقدماتی: ردّ شناسایی صلاحیت دیوان از نظر دولت ایران» به صلاحیت دیوان برای رسیدگی به پرونده ایراد وارد نمود. متعاقب این امر دیوان، برابر ترتیبات ماده (6) 36 اساسنامه‌اش، رسیدگی در ماهیت دعوی را معلق کرد و از دولت خواهان خواست تا در صورتی که در مورد ایراد صلاحیتی وارده ملاحظات خاصی دارد، آنها را حداکثر تا تاریخ 27 مارس 1952 به دبیرخانه دیوان تسلیم دارد. در نهایت، دیوان مطابق با ماده 63 اساسنامه خود این مسأله را به اطلاع اعضای ملل متحد رساند که ایران یکی از دلایل ردّ صلاحیت دیوان برای رسیدگی به دعوی را تفسیر خود از بند 7 ماده 2 منشور ملل متحد مبنی بر منع مداخله در اموری که ذاتاً در صلاحیت داخلی دولت‌ها هستند می‌داند.

علاوه بر این، به دلیل آنکه در زمان بررسی ایرادات مقدماتی دولت ایران، دولت خواهان در بین قضات دیوان دارای یک نماینده بود،⁷ دولت ایران نیز اجازه یافت تا برابر ترتیبات مندرج در بند 2 ماده 31 اساسنامه دیوان اقدام به نصب قاضی موقت⁸ بنماید. دولت ایران نیز مرحوم دکتر کریم سنجابی، استاد وقت دانشگاه تهران را به عنوان قاضی موقت به دیوان معرفی نمود. استماع اظهارات شفاهی طرفین در ژوئن همان سال صورت پذیرفت. دولت ایران در مرحله رسیدگی شفاهی، مطالب زیر را مورد تأکید قرار داد:

1. دولت انگلیس در لایحه تقدیمی به دیوان ادعاهای خود را که پیش‌تر در دادخواست ارائه کرده بود، تغییر داده است. به این ترتیب که در دادخواست مذکور دولت انگلیس از دادگاه خواسته بود تا اعلام نماید دولت ایران باید به دلیل تمامی اعمال صورت گرفته علیه شرکت نفت ایران - انگلیس که مغایر با حقوق بین‌الملل عمومی و قرارداد 1933 می‌باشد، به دولت انگلیس غرامت پرداخت نماید، که نحوه و میزان این غرامت را دیوان تعیین خواهد نمود. حال آنکه در لایحه، دولت انگلیس از دیوان می‌خواست تا فرآیند استخراج و فرآوری نفت ایران را در انحصار شرکت نفت ایران - انگلیس قرار دهد و در برابر خسارت وارده به آن شرکت نیز اقدام به تعیین غرامت کند، یا بر اساس ترتیبات مندرج در قرارداد 1933 فرآیند تعیین غرامت را به داوری ارجاع نماید.

⁵ در یادداشت ایران به دیوان مبنی بر استرداد اعلامیه پذیرش صلاحیت آمده است:

«اقدام دادگاه در صدور قرار موقت موجب تزلزل اعتماد دولت و ملت ایران به [اجرای] عدالت در صحنه بین‌المللی شده است.»

⁶ در خصوص مسأله الزام آور بودن یا نبودن دستورهای موقت دیوان در پرونده کارکنان دیپلماتیک و کنسولی توضیح داده شده است.

⁷ Judge President Sir Arnold McNair

⁸ Judge *ad hoc*

2. در هر صورت و فارغ از ادعاهای مطرح از سوی دولت انگلیس با عنایت به ماده (7) 2 منشور ملل متحد دیوان صالح برای رسیدگی به دعوی نیست. زیرا قانون ملی کردن صنعت نفت ایران از جمله مسائل داخل در صلاحیت ملی ایران بوده و اصولاً از جمله اموری به حساب نمی‌آید که یکی از ارکان سازمان ملل متحد قادر به دخالت در آن باشد.
3. صلاحیت دیوان مقید به محدودیت‌هایی است که به موجب اعلامیه‌های طرفین معین گردیده است. اعلامیه دولت ایران این صلاحیت را محدود به اختلافات ناشی از اعمال یا وضعیت‌هایی نموده است که مستقیم یا غیرمستقیم در رابطه با اجرای عهدنامه‌ها یا قراردادهای مورد پذیرش این دولت باشند. علاوه بر این، معاهدات و عهدنامه‌های مذکور باید پس از تصویب اعلامیه پذیرش به تصویب مجلسین [وقت] ایران رسیده باشند در غیر این صورت علی‌رغم پذیرش از جانب ایران، اختلافات ناشی از آنها قابل طرح در دیوان نخواهد بود.
4. تقاضای تعیین غرامت نزد دادگاه مسموع نیست زیرا شرکت نفت ایران - انگلیس اصل «توسل به مراجع داخلی پیش از مراجع بین‌المللی» را اجرا نکرده و نزد دادگاه‌های ایران طرح دعوی ننموده است.
5. دولتین طرف اختلاف در اعلامیه‌های تقدیمی خود به دیوان، مطابق با ترتیبات مندرج در ماده (7) 2 منشور ملل متحد که در این زمینه، جانشین بند 8 ماده 15 میثاق جامعه ملل می‌باشد، اموری را که طبق حقوق بین‌الملل در صلاحیت انحصاری دولتین است استثنا نموده‌اند. این مسأله، بدون شک شامل مسائلی که اصولاً داخل در حوزه صلاحیت ملی دول است نیز می‌گردد. این مسأله خود، متمم دیگری برای اعلام عدم صلاحیت دیوان است. با توجه به مراتب فوق، دولت ایران تافاضاً دارد که دیوان عدم صلاحیت خود را اعلام کند و به غیرقابل قبول بودن دادخواست دولت انگلیس نظر دهد.

اما دولت انگلیس به ترتیب زیر به ادعاهای ایران پاسخ داد:

1. تنها مسأله‌ای را که در حال حاضر [در مرحله صلاحیتی] دیوان باید در خصوص آن تصمیم بگیرد بحث صلاحیت است و مسائل دیگر اعم از آنکه به عنوان ایرادات مقدماتی قابل طرح باشد یا خیر فعلاً موجب صدور نظر دیوان نخواهد بود.
 2. به موجب قسمت دوم ماده 36 اساسنامه، دیوان صالح برای رسیدگی به کلیه اختلافاتی است که منشأ آنها اعلامیه اختیاری پذیرش صلاحیت اجباری دیوان صادره از طرف دولت ایران باشد.
 3. اعلامیه طرف ایرانی، در مورد اختلافاتی که پس از صدور آن ایجاد شده و مربوط به احوال یا اعمالی است که پس از تصویب آن، مستقیم یا غیرمستقیم مربوط به اجرای عهدنامه‌ها یا قراردادهای مورد قبول ایران است، بدون آنکه تاریخ در آنها مؤثر باشد، قابل اعمال است.
 4. با بذل توجه به مورد قبل، دیوان برای رسیدگی به درخواست دولت انگلیس صالح است و آن کشور با ملی ساختن صنعت نفت که نتیجه تصویب قانون اول مه 1951 است، تعهدات خود در قبال دولت انگلیس را نقض نموده است.
 5. ادعاهای دولت ایران در قسمت سوم مستدعیات خود که به موجب آن مدعی است اعلامیه پذیرش صلاحیت آن دولت فقط شامل اختلافات ناشی از عهدنامه‌های مورد قبول ایران پس از تاریخ تصویب اعلامیه مزبور می‌باشد، صحیح نیست.
 6. حتی اگر برخلاف شرح مندرج در قسمت قبلی، اعلامیه ایران محدود به عهدنامه‌ها و قراردادهایی باشد که پس از تاریخ تصویب اعلامیه پذیرش صلاحیت ایران واقع شده است، باز هم دیوان برای رسیدگی به دادخواست دولت انگلیس که به موجب آن ایران به تعهدات خود ناشی از قراردادهای و عهدنامه‌های زیر عمل ننموده است، صالح می‌باشد:
- الف) عهدنامه مودت و استقرار و تجارت، منعقد شده میان ایران و دانمارک مورخ 20 فوریه 1934. دولت انگلیس به موجب ماده 9 عهدنامه 1857 و ماده 2 عهدنامه 1903 منعقد شده میان خود و ایران مجاز در استناد به این عهدنامه می‌باشد.

ب) شرط ضمن قرارداد تنظیمی بین ایران و انگلیس که در قسمت ج شماره 4 در فوق به آن شده است.

7. ادعای دولت ایران در قسمت اول مستدعیات آن کشور مبنی بر اینکه دیوان صالح برای رسیدگی به تقاضای فرعی انگلیس (تقاضای ب) به دلیل عدم اشاره به آن ضمن دادخواست اولیه نیست مسموع نمی‌باشد، زیرا اولاً مربوط به مسأله صلاحیت نیست و فعلاً نباید مورد تصمیم دیوان واقع شود و ثانیاً بدون دلیل و بی‌اساس است.
8. آخرین ادعای فرعی ایران که در مستدعیات آن کشور ذکر شده و به موجب قسمت ماقبل آخر اعلامیه پذیرش صلاحیت دیوان مدعی شده است اولاً مربوط به صلاحیت نیست و فعلاً نمی‌تواند مورد تصمیم دیوان واقع شود و ثانیاً بی‌دلیل و بی‌اساس است.
9. اختلاف بین دولتین مربوط به مسائلی نیست که به موجب حقوق بین‌الملل منحصرأ تابع صلاحیت محاکم ایران باشد و در نتیجه استثنای مندرج در قسمت ج اعلامیه پذیرش صلاحیت شامل آن نمی‌شود.
10. ادعای مندرج در قسمت 6 مستدعیات ایران مبنی بر اینکه استثنای مندرج در قسمت ج اعلامیه پذیرش ایران با توجه به ترتیبات بند 7 ماده 2 منشور ملل متحد باید شامل مسائلی نیز بشود که در صلاحیت انحصاری ایران است بی‌دلیل و بی‌اساس است.
11. حتی با فرض خلاف مورد قبل، ادعای در دست مربوط به مسأله‌ای نیست که اصولاً تابع صلاحیت ملی ایران باشد.
12. چون دولت ایران در مستدعیات تقدیمی به دادگاه مسائل متعددی را طرح نموده است که دیوان تنها از طریق اعلان صلاحیت خود می‌تواند به آنها بپردازد، بنابراین با توجه به اصل «صلاحیت معوق» دولت ایران صلاحیت دیوان را پذیرفته است.
- با عنایت به مراتب فوق، دولت انگلیس از دیوان تقاضا داشت تا:
- الف) صلاحیت خود را اعلام نموده، یا لاقلاً اظهارنظر در ایراد بر صلاحیت را توأمأ با صدور رأی در ماهیت دعوی طرح نماید.

ب) به دولت ایران دستور دهد تا استدلالات خود در ماهیت دعوی را به محضر دادگاه ارائه داده و مواعد لازم برای تقدیم اسناد بعدی توسط طرفین را تعیین نماید.

7. رأی دیوان

دیوان بین‌المللی دادگستری در مقام ابراز اختلاف موجود میان طرفین در دعوی حاضر و در خصوص صلاحیت خود برای ورود به رسیدگی، در چارچوب ارائه نظر خود در ارتباط با ادعاهای دولت‌های ایران و انگلیس که پیشتر در قالب لوابج و در طول رسیدگی شفاهی ابراز شده بود بیان داشت:

به موجب قسمت اول این اعلامیه اعلامیه ایران، صلاحیت دیوان وقتی محرز است که اختلاف مربوط به اجرا یا اعمال عهدنامه یا قراردادی باشد که مورد قبول ایران واقع شده باشد و اصحاب دعوی در این موضوع هم عقیده‌اند. اما اختلاف بر سر این است آیا صلاحیت دیوان محدود به عهدنامه یا قراردادهای مورد قبول ایران بعد از تصویب اعلامیه است یا آنکه شامل عهدنامه‌ها یا قراردادهای مورد قبول ایران به طور کلی و بدون توجه به تاریخ آنها می‌باشد.

دیوان با توجه به متن اعلامیه یکجانبه ایران که در قسمت متقدم خود بیان می‌داشت:

دولت ایران طبق بند 2 ماده 36 اساسنامه، قضاوت اجباری دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی را اصولاً و به شرط معامله متقابل با تمام دولی که این قضاوت اجباری را قبول نمایند، در مورد کلیه اختلافاتی که بعد از تصویب این اعلامیه راجع به احوال و اعمالی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم ناشی از اعمال عهدنامه یا قراردادهایی که پس از تصویب این اعلامیه مورد قبول ایران واقع می‌شود، پذیرا می‌گردد.

دیوان با در نظر گرفتن ادعای دولت ایران مبنی بر اینکه رضایت آن دولت برای رسیدگی تنها معطوف به اختلافات ناشی از معاهداتی است که «پس از تصویب این اعلامیه» از سوی آن دولت منعقد گردیده‌اند، (مورد سوّم از ادعاهای ایران در رسیدگی شفاهی فوق‌الذکر) در حالی که دولت انگلیس بر این ادعا بود که عبارت «و پس از تصویب این اعلامیه» قید مربوط به عبارت «در مورد احوال یا اعمال» بوده و در نهایت اعلامیه شامل اجرا و اعمال عهدنامه‌ها و قراردادهای مورد قبول ایران بدون توجه به تاریخ آنها است، نتیجه گرفت:

اگر اعلامیه دولت ایران منحصراً از نظر قواعد دستور زبان مورد مطالعه قرار گیرد، ممکن است این شبهه ایجاد شود که هر دو استدلال مذکور از اعلامیه صحیح می‌باشد. در واقع می‌توان این گونه استدلال کرد که عبارت «و پس از تصویب اعلامیه» هم مربوط به عبارت «عهدنامه‌ها و قراردادهای مورد قبول ایشان» و هم مربوط به عبارت «در مورد اعمال یا احوال» می‌باشد. اما دیوان نمی‌تواند خود را به برداشتی نحوی از متن اعلامیه محدود نماید، بلکه باید در جستجوی تفسیری باشد که با قرائت طبیعی و معقول به عمل آمده از متن و همین طور قصد و نیت دولت ایران موقع پذیرش صلاحیت اجباری دیوان مطابقت داشته باشد.

آنچه از متن خود اعلامیه بر می‌آید آن است که عبارت «پس از تصویب این اعلامیه» مربوط به جمله‌ای است که بلافاصله قبل از آن قید گردیده است، یعنی «عهدنامه یا قراردادهای مورد قبول ایران» یعنی جمله‌ای که با حرف عطف «و» به آن متصل شده است. به نظر دیوان این شیوه طبیعی و عقلانی قرائت اعلامیه است و باید دلائل محکمی وجود داشته باشد تا بتوان عبارت «و بعد از تصویب این اعلامیه» را به عبارت «در مورد احوال یا اعمال» مربوط نمود زیرا عبارت طولانی «به صورت مستقیم یا غیرمستقیم ناشی از اعمال عهدنامه‌ها یا قراردادهایی که مورد قبول ایران واقع می‌شود» بین آنها فاصله ایجاد نموده است.

دیوان به درستی در مقام تعیین و تبیین ماهیت اعلامیه دولت ایران و ایرادات فنی وارد شده بر تفسیر آن دولت از اعلامیه خود از سوی خواهان بیان می‌دارد:

علاوه بر این، دولت انگلیس مدعی است که با تفسیر اعلامیه به کیفیتی که ایران بر آن اصرار دارد، آن اعلامیه شامل کلمات اضافی خواهد بود و معتقد است که یک سند قضایی باید به گونه‌ای تفسیر گردد که برای هر یک از کلمات بتوان معنی و مفهوم پیدا نمود.

این ادعای دولت خواهان در مقام تفسیر متن عهدنامه درست به نظر می‌رسد لیکن اعلامیه ایران سندی قراردادی که در پی مذاکرات بین دو یا چند دولت منعقد شده باشد نیست و دولت ایران به صورت یکجانبه و به تنهایی آن را صادر نموده است و علاوه بر این کاملاً واضح است که در تنظیم این سند بسیار محتاطانه عمل شده است. دلیل دیوان بر عملکرد محتاطانه ایران نیز همین استفاده از کلمات اضافی است که در متن اعلامیه وجود دارد و دلیل آن را می‌توان [قصد آن کشور برای] محدود نمودن دامنه شمول آن به شمار آورد.

دیوان در مقام جمع بندی اعلام نمود:

با توجه به مطالب گفته شده در بالا، دیوان بر این باور است که قصد و منظور مسلم و آشکار دولت ایران این بوده است که اختلافات مربوط به اجرای کلیه عهدنامه‌ها و قراردادهایی

که قبل از تصویب اعلامیه پذیرش قبول کرده است را از صلاحیت دیوان خارج نماید و این منظور در عبارت مربوطه در متن اعلامیه به شرحی که در بالا تفسیر شد قید گشته است. دیوان صحت این نظر را با تمسک به محتوای قانون 14 ژوئن 1931، یعنی قانونی که بر اساس آن مجلس شورای ملی اعلامیه را تأیید نمود، مورد تأکید قرار داد.

در حالی که اعلامیه پذیرش ایران با قصد داخل کردن دعاوی ناشی از قراردادهای بین‌المللی منعقد شده بین آن کشور و دیگر کشورها پس از تاریخ صدور اعلامیه بود، دولت انگلیس می‌کوشید تا با تمسک به آثار شرط ملتهای کامله الوداد صلاحیت دیوان را به دعوی حاضر نیز تسری دهد در حالی که ریشه دعوی حاضر ناشی از قرارداد 1933 که پیش از اعلامیه منعقد شده بود است. دیوان استدلال نمود:

دولت انگلیس مدعی است حتی در صورتی که دیوان رأی به محدودیت اشاره شده در فوق دهد [محدودیت در دامنه آثار صلاحیتی ناشی از اعلامیه دولت ایران در خصوص صلاحیت رسیدگی دیوان به دعاوی ناشی از توافقات پس از صدور اعلامیه]، باز هم صالح برای رسیدگی به اختلاف موجود خواهد بود و در واقع ادعا می‌کند موضوع دعوی ناشی از نقض و تخلف از بعضی تکالیفی است که دولت خواننده ضمن عهدنامه‌ها یا قراردادهایی که پس از تأیید اعلامیه منعقد نموده، در برابر انگلیس بر عهده گرفته است. مستند انگلیس در این زمینه معاهدات زیر است:

الف) عهدنامه مودت و تجارت میان ایران و دانمارک منعقد در 20 فوریه 1934؛ عهدنامه مودت بین ایران و سوئیس مورخ 25 آوریل 1934؛ عهدنامه مودت بین ایران و ترکیه منعقد در 14 مارس 1937.

ب) آنچه که دولت انگلیس آن را عهدنامه تلویحی میان خود و دولت ایران می‌نامد این سند مربوط به حل و فصل اختلاف میان دو کشور در زمان جامعه ملل و دعوی امتیاز داری می‌باشد.⁹

ماده 4 عهدنامه‌ی میان ایران و دانمارک مورخ 1934 که یکی از اسناد مورد استناد دولت انگلیس است به شرح زیر است:

با اتباع هر یک از دو کشور متعهد در خاک کشور دیگر از نظر حقوق فردی و مالی مطابق با اصول و عرف حقوق بین‌الملل رفتار می‌گردد و آنها از حمایت دائمی مقامات مسئول کشور محل اقامت در خصوص خود، اموال، منافع و حقوقشان بهره‌مند خواهند بود.

قراردادهای مودت میان ایران و سوئیس و ترکیه هر یک دارای ماده‌ای شبیه به ماده 4 قرارداد ایران و دانمارک می‌باشند.

دولت انگلیس با استفاده از شرط دولت کامله الوداد مندرج در ماده 9 عهدنامه 4 مارس 1857¹⁰ و ماده 2 قرارداد تجاری 9 فوریه 1903¹¹ به قرارداد فوق‌الذکر استناد می‌نماید. بر اساس ادعای خواهان، نحوه برخورد دولت ایران با شرکت

⁹ توضیح آنکه به باور دولت انگلیس قرارداد 1933 دارای کارکردی دو وجهی بود که یکی از وجوه آن حل و فصل اختلاف میان دولتین انگلیس و ایران است که خود را در قالب قراردادی میان دولت ایران و شرکت انگلیسی جای داده است. به بیان بهتر، هرچند این قرارداد در اصل پیمانی میان یک طرف دولتی (ایران) و یک شرکت است اما چون به خاطر حل و فصل دعوی میان دو دولت در سال 1933 منعقد گردیده است، «تلویحاً» واجد ویژگی بین‌الدولی است. پس این قرارداد از نظر شکلی میان دو دولت بسته نشده است ولی در ماهیت تجسد تعهداتی است که دو دولت در برابر هم پذیرفته‌اند.

نفت ایران - انگلیس مخالف با اصول و عرف حقوق بین‌الملل است که دولت ایران ضمن عهدنامه منعقدۀ با دانمارک نسبت به اتباع دانمارک بر عهده گرفته است و با استفاده از شرط دولت کاملۀ الوداد مندرج در عهدنامه‌های ایران و انگلیس، ایران مکلف به رعایت آن در مورد اتباع آن دولت است. در نتیجۀ اختلاف مطرح در دیوان مربوط به اوضاع و حقایق است که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم ناشی از اجرای عهدنامه 1934 دانمارک و ایران است که پس از تصویب اعلامیه پذیرش صلاحیت ایران واقع شده است.

دیوان در مقام ارائه استدلال خود ابراز داشت:

دیوان ناگزیر از رد این نظر است. عبارت «عهدنامه‌ها یا قراردادهای» مندرج در اعلامیه پذیرش صلاحیت ایران مسلماً مربوط به عهدنامه‌ها و قراردادهایی است که طرف دعوی دولت ایران بتواند علیه آن کشور از آنها استفاده نماید و شامل هر عهدنامه و قراردادی که دولت ایران با دول ثالث منعقد نموده است، نیست.

دلیل پایانی دولت انگلیس برای استفاده از شرط دولت کاملۀ الوداد آن است که اگر دانمارک می‌تواند اختلاف خود را با ایران ناشی از اعمال عهدنامه منعقدۀ در سال 1934 با آن دولت در پیشگاه دادگاه طرح نماید و دولت انگلیس نتواند مسائل مربوط به اجرای همان عهدنامه را که به موجب شرط دول کاملۀ الوداد حق استفاده از آن را برای طرح دعوی در دیوان دارد، در دادگاه مطرح نماید، وضع دولت انگلیس وضع دولت کاملۀ الوداد نخواهد بود. دیوان در پاسخ به این مطلب به اظهار این نکته کفایت می‌کند که از نظر وی عهدنامه‌های 1857 و 1903 منعقدۀ میان دو دولت کوچکترین ارتباطی به مسائل قضایی و حقوقی میان دو کشور ندارد.

بنابر مطالب مذکور در فوق، دیوان به این نتیجۀ رسید:

با توجه به این مطلب که عهدنامه‌های 1857 و 1903 منعقدۀ میان دو کشور، مقدم بر تاریخ اعلامیه پذیرش صلاحیت دیوان از سوی ایران هستند، دولت خواهان نمی‌تواند با استناد به آنها و با استفاده از شرط دول کاملۀ الوداد مندرج در آن اسناد، موضوع اختلاف خود با ایران را در این دادگاه مطرح نماید.

دیوان به این نتیجۀ‌گیری اکتفا نکرد و سپس به بررسی این مسأله پرداخت که آیا فصل اختلافی که در سال 1933 با میانجیگری شورای جامعه ملل میان دو کشور حاصل گردید را می‌توان مطابق ادعای دولت انگلیس «عهدنامه یا کنوانسیون» در معنای اعلامیه پذیرش صلاحیت ایران در نظر گرفت یا خیر؟ یعنی تعیین دامنه رضایت ایران با توسل به تفسیر عملکرد یکجانبه آن دولت. دیوان نخست برای ورود به موضوع خود را صالح دانست و استدلال کرد:

¹⁰ ماده 9 مقرر می‌دارد:

طرفین متعهد می‌شوند که در مورد استقرار و شناسایی سر کنسول، کنسول، نایب کنسول و مأمورین کنسولی یکی از طرفین در کشور دیگر همان روشی را اتخاذ نمایند که در مورد دولت کاملۀ الوداد رفتار می‌شود و در مورد اتباع هر یک از طرفین و تجارت ایشان از هر جهت رفتاری که نسبت به اتباع و تجارت دولت کاملۀ الوداد می‌شود اعمال گردد.

¹¹ صریحاً قید می‌شود که اتباع و واردات انگلیس در ایران و اتباع ایرانی و واردات ایران در کشور انگلیس از هر جهت، بعد از این، از مزایای دولت کاملۀ الوداد استفاده خواهند نمود.

مسئلاً تصمیم‌گیری در خصوص این مسأله مربوط به صلاحیت است و دیوان می‌تواند بدون ورود در ماهیت دعوی در مورد ماهیت قرارداد 1933 میان دو دولت نظر دهد. بدیهی است که این تصمیم‌گیری مستقل از مسأله مورد شکایت انگلیس در خصوص ملی شدن صنعت نفت ایران صورت خواهد گرفت.

دیوان در ادامه به توصیف امور واقع به قرار ذیل می‌پردازد:

دیوان خود را ناگزیر از رد نظر دولت خواهان مبنی بر دو جنبه‌ای بودن قرارداد 1933 می‌یابد زیرا این قرارداد منحصرأً قرارداد امتیازی بین یک دولت با یک شرکت خارجی است و دولت انگلیس را به هیچ‌وجه نمی‌توان یک طرف قرارداد به شمار آورد. بر اساس این قرارداد، از یک سو دولت ایران نمی‌تواند همان حقوقی را که از شرکت انگلیسی قابل مطالبه است از دولت انگلیس طلب کند و از سوی دیگر دولت انگلیس نیز نخواهد توانست دولت ایران را وادار به اجرای همان تعهداتی نماید که آن دولت در برابر شرکت نفت ایران - انگلیس دارد.

دولت انگلیس با طرح اختلاف میان شرکت متبوع خود و ایران، صرفاً از حق حمایت دیپلماتیک خود استفاده نموده است و درصدد بوده تا به آنچه به نظر آن دولت تزییع حق یکی از اتباع خود است اعتراض نماید. از نظر دیوان، این اقدام با دستیابی به موافقت‌نامه جدید (قرارداد 1933) میان دو طرف به نتیجه رسیده است و همان طور هم که اشاره شد، خارج شدن موضوع از دستور کار شورا گواهی بر این مدعی است.

دیوان با بازگشت به موضوع دولت‌های کامله الوداد، مجدداً نتیجه می‌گیرد:

در نتیجه، دیوان بر این باور است که دولت انگلیس نمی‌تواند به قراردادهای منعقد شده میان ایران و دانمارک (1934)، ایران با سوئیس (1934) و ایران با ترکیه (1937) استناد نماید. دیوان در بخش پایانی رأی مقرر داشت:

در پایان، با بذل توجه به عدم صلاحیت دیوان برای رسیدگی به پرونده حاضر، قرار موقت دیوان مورخ 5 ژوئیه 1951 از تاریخ صدور این رأی ملغی و فسخ شده تلقی می‌گردد.

8. بررسی برخی مفاهیم در خصوص پرونده مورد اشاره

در حالی که اصلی‌ترین پیام دیوان در مرحله صلاحیتی این رسیدگی، ضرورت اصل ارادی بودن پذیرش صلاحیت دیوان بود، آنچه در رسیدگی ماهوی مورد توجه ویژه دیوان قرار داشت، نخست موضوع حمایت دیپلماتیک و دیگر وضعیت حقوقی دولت‌های کامله الوداد بود که ذیلاً به ارائه تعریفی کوتاه از این دو خواهیم پرداخت.

حمایت دیپلماتیک¹² آن وضعیتی است که حسب آن موضوع نحوه برخورد با بیگانگان (اتباع دولت دیگر) توسط یک دولت مورد توجه قرار می‌گیرد. در شرایطی که تزییع حقوق اتباع بیگانه از سوی دولتی صورت گیرد، به نحوی که با پیمودن تمام راهکارهای حقوقی موجود در نظام قضائی داخلی آن دولت، نتیجه‌ای برای جبران حقوق ضایع شده حاصل نگردد، (I.C.J. Reports, 1989: 50) دولت متبوع شخص زیان دیده عرفاً حق خواهد داشت تا با پیگیری امر از طرق دیپلماتیک یا حقوقی، تبعه خویش را در جهت استیفای حقوقش مورد حمایت قرار دهد. (P.C.I.J Series A, 1925: 12)

بر اساس قاعده دوم نیز نباید هیچ راهی در نظام داخلی کشور پذیرنده تبعه برای استیفای حقوق مورد تزییع وجود داشته باشد. (ICJ REPORTS, 1959: 25)

¹²Diplomatic Protection

لازم به یادآوری است که حمایت دیپلماتیک از اشخاص حقوقی، که در این پرونده نیز مورد بحث و ادعای خواهان دعوی بود، دیگر در صحنه بین‌المللی به مانند گذشته محل توجه نیست. این مسأله از آن روست که امروزه اشخاص حقوقی قبل از این که اقدام به سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر نمایند، ترتیباتی را اتخاذ می‌کنند که اگر احتمالاً حقی از آنها ضایع گردد، راه‌های احقاق حق از قبل تعیین شده‌ای وجود داشته باشد. به بیان دیگر، شرکت‌ها دیگر احتیاجی به حمایت دیپلماتیک دولت‌های متبوعشان ندارند و خود این توانایی را با قراردادهایی که با دول سرمایه‌پذیر منعقد نموده‌اند، کسب کرده‌اند (ممتاز، 1384-1383: 34).

دیوان در این پرونده با مسأله شرط دولت‌های کامله الوداد نیز روبرو بود. قید دولت‌های کامله الوداد، قیدی است که در مقررات پایانی برخی از معاهدات مودت ذکر می‌شود و موضوع آن رفتار دولت‌های کامله الوداد است (ضیایی بیگدلی، 1383، 137-136). موضوع شرط یا اصل دولت‌های کامله الوداد از سال 1967 در پی تصمیم اعضای کمیته ششم مجمع عمومی در دستور کار کمیسیون حقوق بین‌الملل قرار گرفت و پس از آن گزارشگران آن کمیسیون گزارش‌ها و طرح مواد پیشنهادی، در قالب 30 ماده ای را، بدان کمیسیون تقدیم داشتند. در گزارش مخبر کارگروه کمیسیون حقوق بین‌الملل در سال 1973 آمده است:

قید دولت‌های کامله الوداد عبارت است از یک مقرره معاهداتی که به موجب آن دولتی متعهد به اعطاء رفتار دولت کامله الوداد در قلمرو روابط مورد توافق طرفین می‌گردد.

(Yearbook of the International Law Commission, 1978, Part One: 4)

ماده 5 طرح مواد کمیسیون در مقام تعریف رفتار دولت کامله الوداد مقرر می‌دارد:

رفتار دولت کامله الوداد رفتاری است که کشور امتیازدهنده نسبت به کشور امتیاز گیرنده

معمول می‌دارد و این رفتار نباید نسبت به رفتار معمول به کشور ثالث، کمتر مساعد باشد.

(International Law Commission, 1978: 5)

قسمت نهایی این گفتار نیز با اشاره به گوشه ای از سخنان دکتر محمد مصدق، نخست وزیر وقت ایران در دیوان بین‌المللی دادگستری که از یک طرف نشانه اصرار او بر حقانیت خواست ملت ایران در ملی شدن صنعت نفت و احقاق حقوق خویش و از سوی دیگر مبین عدم اعتماد او در مورد سازمان‌ها و نهاد های بین‌المللی است به پایان می‌بریم:

با کمال اعتمادی که به حقانیت خود داریم و مخصوصاً برای اینکه اعتماد ما خلل ناپذیر

است، نمی‌توانیم قضیه‌ای را که برای ملت ما حیاتی است در معرض رأی نامساعد ولو اینکه آن

خطر غیرمحمتمل هم باشد قرار دهیم. (سیفی، 1382: 36)

9. نتیجه‌گیری

پرونده نفت ایران - انگلیس، نخستین حضور ایران در دیوان بین‌المللی دادگستری را رقم زد. این حضور متعاقب تسلیم دادخواست مورخ 26 مه سال 1951 بریتانیا به دیوان رقم خورد. کشورمان در ابتدا و در مرحله رسیدگی به درخواست صدور قرار موقت از حضور در دیوان امتناع نمود ولی در مرحله بعدی رسیدگی در صحن دیوان حضور یافت و همان گونه که دیدیم به عنوان خواننده دعوی توانست با ارائه استدلال‌های منطقی و حقوقی مستدل دیوان را متقاعد سازد و این حقیقت را به اثبات برساند که دیوان فاقد صلاحیت برای رسیدگی در ماهیت دعوی است به نحوی که دیوان در بخش پایانی رأی خود مقرر داشت که "با بذل توجه به عدم صلاحیت دیوان برای رسیدگی به پرونده حاضر، قرار موقت دیوان مورخ 5 ژوئیه 1951 از تاریخ صدور این رأی ملغی و فسخ شده تلقی می‌گردد".

منابع :

- ضیایی بیگدلی محمدرضا (1384)، **حقوق بین‌الملل عمومی**، تهران، انتشارات گنج دانش.
- ضیایی بیگدلی محمدرضا (1383)، **حقوق معاهدات بین‌المللی**، تهران، انتشارات گنج دانش.
- گنجی منوچهر (1352)، **سازمان ملل متحد در عمل**، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ممتاز جمشید (1383-1384)، **حمایت دیپلماتیک؛ طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد**، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، مجموعه گزارش جلسات و سخن‌رانی‌ها،
- میرعباسی سید باقر (1387)، **دادرسی‌های بین‌المللی: دیوان بین‌المللی دادگستری**، مسائل روز، چکیده آرا و اسناد، تهران، انتشارات جنگل.
- میرزایی ینگجه سعید (1370)، **ایران و صلاحیت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری**، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- Anglo - Iranian Oil Co (1952), Case (jurisdiction), Judgment of July 22nd , **I.C.J. Reports**
- CançadoTrinidade (1983), The Application of the Rule of Exhaustion of Local Remedies in International Law, **Its Rationale in the International Protection of Human Rights**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Case Concerning the Factory at Chorzów(1927), Claims for Indemnity-Merits, **P.C.I.J.**, Series A, No. 17
- Case Concerning AhmadouSadio Diallo (1959), (Republic of Guinea v. Democratic Republic of the Congo), I.C.J. Reports 2007,para. 42; Interhandel (Switzerland v. United States of America), **I.C.J. Reports**
- Electronica SiculaS.p.A. (1989) , (ELSI) (United States of America v. Italy), **I.C.J. Reports**, para. 50
- Engel Salo (1951), “Iran and the Optional Clause”, **Tennessee Law Review**, Vol. 22

- International Law Commission(1978), **Draft Article on Most-Favored-Nations Clause**, Text adopted by the International Law Commission at its 30thSession Art. 5
- **League of Nations Official journal**(1932), Vol. 13.
- Mavrommatis Palestine Concessions Case (Preliminary Objection),(1925),**P.C.I.J., Series A.,** No. 2.
- Nakasian Samuel (1953), “The Anglo-Iranian Oil Case, A Problem in International Judicial Process”, **George Town Law Journal**, Vol. 41.
- **Supra note 4** (1951), Memorial Submitted by the Government of the United Kingdom and Northern Ireland
- **The Treaty Concluded at Paris between the United Kingdom and Persia** (4 March 1857), Art. IX
- **The Commercial Convention Concluded at Tehran between the United Kingdom and Persia**(9 February 1903), Art. II
- **Yearbook of the International Law Commission** (1978), Vol. II, Part One.

File readout of Iran – England Oil Company in International Court of Justice

Davoodaghaee¹³

Professor of Tehran University

Sedighehsadataghaee

MA Graduate, Isfahan University

Abstract

Following nationalization of Iran oil industry on 20 March 1951 as well as dispossession from Iran-England oil company, English government believing that the act of nationalization of Iran oil industry based on stipulations and provisions of the contract between Iran and England means unilateral redemption of the contract, supporting its nationals through diplomatic actions against Iranian government and based on the notice mandatory acceptance of jurisdiction of the court of justice registered a petition in secretariat of court of justice. Iran, acting such like, in a document entitled preliminary consideration, objected the jurisdiction of court of justice hearing the case. Iran said one of the reasons of court of justice jurisdiction hearing the claim is its interpretation out of article 2 paragraph 7 of UN charter concerning prevention from interference which is an inherent jurisdiction of governments as well as other reasons practiced in context to how ever and in spite of providing various reasons by English government to prove the jurisdiction of court of justice to consider the case, court of justice, finally, rejected its jurisdiction in a superficial decision and removed from the agenda the case. However, this paper studies and researches, from a legal view, process performed from the onset to decision and parties reasoning and implications of international court of justice judges that are emphatic for proving rightness of Iranian government and people nationalizing oil industry.

Keywords: International court of justice, Iran & England Oil Company, Oil industry nationalization, Mossaddegh, Court of justice jurisdiction

¹³Email: sdaghaee@ut.ac.ir